جلسه 1640

شنبه 26/08/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم وغاصبی حقوقهم من الان الی قیام یوم الدین.

بحث راحع به این بود که آیا مقید منفصل رافع اطلاق است یا رافع حجیت اطلاق؟

اختلاف بود بین شیخ اعظم و صاحب کفایه. صاحب کفایه نظرش این بود که مقید منفصل با ظهور خطاب مطلق هیچ درگیر نیست. ظهور خطاب مطلق در اینکه مطلق یعنی مثلا رقبه لابشرط عتقش واجب است در خطاب اعتق رقبة، ظهور این خطاب مطلق در لابشرط محفوظ است، هم به لحاظ ظهور استعمالی و هم به لحاظ ظهور در اراده جدیه. فقط مقید منفصل حجیت این ظهور اطلاقی أعتق رقبة را از بین می برد. هنوز هم خطاب أعتق رقبة کاشف نوعی است از اینکه رقبۀ لابشرط عتقش واجب است و مراد جدی مولا از خطاب أعتق رقبة وجوب عتق رقبه لابشرط است. ولکن چونکه ما یک کاشف نوعی اقوی پیدا کردیم که مراد جدی مولا وجوب عتق رقبه مؤمنه است، آن کاشف نوعی اطلاقی دیگر حجت نیست، منجز و معذر نیست. ولکن ظهور خطاب مطلق هم به لحاظ اراده استعمالیه و هم به لحاظ اراده جدیه مختل نمی شود، یعنی هنوز هم این خطاب مطلق ظهورش و کشف نوعی اش در این است که عتق رقبه لابشرط مراد جدی مولاست. ولذا در فرض شک در وجود مقید منفصل ما به آن خطاب مطلق عمل می کنیم.

در حالی که نظر مرحوم شیخ انصاری این نیست. ایشان فرموده اند مقید منفصل که آمد خود اطلاق خطاب مطلق از بین می رود. ظاهر کلام ایشان این است که تا زمان ورود خطاب مقید منفصل ظهور اطلاقی شکل گرفته اطلاق شکل گرفته، بقاءا بعد از مقید منفصل اطلاق از بین می رود. و این حتمال که بگوئیم ایشان نظرش به شرط متأخر است یعنی انعقاد ظهور اطلاقی در خطاب مطلق مشروط به شرط متأخر است که لایتعقّبه مقیدٌ منفصل وما از وجود مقید منفصل کشف می کنیم که از اول اطلاق منعقد شده است، این خلاف ظاهر کلام شیخ انصاری وخلاف صریح کلام موافقان ایشان مثل مرحوم آقای خوئی است.

ثمره ای که برای این نزاع ذکر کرده بودند این بود که گفتند اگر یک خطاب عام با خطاب مطلق تعارض کند به عموم من وجه. خطاب مطلق می گوید اکرم العالم، خطاب عام می گوید لاتکرم أیّ فاسق. طبق نظر مرحوم شیخ ظهور عام تنجیزی است ولی ظهور مطلق تعلیقی است، معلق است بقاءا بر عدم بیان بر تقیید، واین عام منفصل یصلح أن یکون بیانا علی التقیید. ولذا عام اطلاق مطلق را از بین می برد ولی مطلق ظهور عام را در عموم از بین نمی برد، چون ظهورش وضعی است. ولذا مقدم می شود این عام بر خطاب مطلق در مورد اجتماع.

صاحب کفایه فرموده: با این بیان ما روشن شد که ظهور خطاب مطلق تنجیزی است به لحاظ مقید منفصل. بله ظهور اطلاقی معلق است بر عدم مقید متصل، چون از مقدمات حکمت عدم مقید متصل است. مقید متصل که نبود اطلاق منعقد می شود و هیچ فرقی با عام نمی کند. عام منفصل از مقید منفصل که بالاتر نیست. مقید منفصل هم نمی تواند اطلاق را از بین ببرد. ولذا عملا آن خطاب مطلق با این عام که منفصل است از آن تعارض وتساقط می کنند.

مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول 3/377 بیانی داشتند، فرمودند: به نظر ما حق با مرحوم شیخ انصاری است و ظهور اطلاقی با وصول مقید منفصل از بین می رود. یکی از مقدمات حکمت عدم مقید است چه متصل و چه منفصل، ولکن مقید متصل واقعا به وجود واقعی اش مانع از انعقاد ظهور اطلاقی است، ولکن مقید منفصل به وصولش کشف می کند از اینکه اطلاق مراد جدی مولا نبوده است. تعبیر ایشان را دقت کنید، می گویند: البیان المتصل مانع عن انعقاد الظهور فی المطلق، والبیان المنفصل کاشف عن عدم تعلق الارادة الجدیة بالاطلاق. با این بیان ایشان می خواهند کلام شیخ انصاری را تقویت کنند.

اقول: واقعا این کلام عجیب است. اگر مقصود ایشان این است که بیان منفصل کاشف نوعی است از ضیق مراد جدی در مطلق، کسی این را منکر نیست. مخصص منفصل هم کاشف است از ضیق مراد جدی در عام. بحث در این است که آیا این مقید منفصل ظهور خطاب مطلق را در اینکه اطلاق مراد جدی است از بین می برد، یا این ظهور همچنان محفوظ است ولی بخاطر اینکه مقید منفصل کاشف نوعی اقوی است از ضیق مراد جدی ما دست از ظهور خطاب مطلق بر می داریم. والا کسی منکر نیست که این خطاب مقید منفصل کاشف نوعی است از ضیق مراد جدی در خطاب مطلق. اما ادعای صاحب کفایه که ادعای صحیحی هست این است که همچنان ظهور خطاب مطلق در این است که مراد جدی مولا اطلاق است.

پس ایشان اگر بخواهد کلام شیخ انصاری را تقویت کند باید بفرماید: مقید منفصل ظهور خطاب را در اینکه اطلاق مراد جدی مولا است از بین می برد. و این وجهی وشاهدی ندارد. چون عرض کردیم اینکه ما بگوئیم خطاب مطلق ظهور دارد در اینکه مطلق مراد جدی مولا است، اینکه ظهور ناشی از بیان نیست. مثل خطاب عام نیست که مولا بیان می کند می گوید اکرم کل عالم. این ظهور ناشی است از سکوت از بیان قید. منشأ این ظهور را باید پیدا کنیم. منشأ این ظهور این است که نوع عقلاء تمام مرادشان از یک حکم را با یک خطاب بیان می کنند، واینکه با خطاب مقید منفصل بخواهند تمام مرادشان را بیان کنند این خلاف منهج عقلاء هست. این منشأ ظهور می شود در اینکه مولای هم وقتی می گوید أعتق رقبة ظاهر حالش این است که شذوذ از منهج عقلاء ندارد و با همین خطاب واحد تمام مرادش را می خواهد بیان می کند.

حالا اگر ما از روش شارع پی ببریم که نخیر، شارع بر خلاف این منهج عقلائی عمل می کند، دأب شارع بر این است که اعتماد کند بر مقید منفصل و تمام مرادش را با خطاب واحد بیان نکند، با مجموع خطابات خودش بیان کند، اصلا دیگر ظهور پیدا نمی کند خطاب مطلق در اطلاق واینکه تمام الموضوع طبیعت لابشرط هست. و لازمه اش این است که در خطابات شرعیه اول باید ما احراز کنیم عدم مقید منفصل را تا بعد بگوئیم ما مجموع خطابات شارع را دیدیم خطاب مطلق بود ولی خطاب مقید منفصل نبود، و از مجموع خطابات شارع تمام مراد او را فهمیدیم. با شک در مقید منفصل مثل اینکه در یک خبر ضعیف مقید منفصل بیاید، یا در این کتابهایی که تلف شده مثل کتب ابن ابی عمیر شاید مقید منفصلی بوده، یا کتاب مدینة العلم صدوق شاید مقید منفصلی بوده به دست ما نرسیده، مجموع خطابات شارع به دست ما نرسیده آنوقت چطور می توانیم کشف کنیم که مطلق تمام مراد مولا است؟!

و واقعا عجیب است که ما بیائیم برای کشف مشکل خودمان بگوئیم خطاب مقید منفصل تا واصل نشود جلو ظهور اطلاق خطاب مطلق را نمی گیرد. هر کس علم پیدا کرد به این مقید منفصل، آنوقت نسبت به او خطاب از ظهور اطلاقی ساقط می شود، آن کسی که علم پیدا نکرد ظهور خطاب مطلق در اطلاق نسبت به او محفوظ است. آخه اینها جزاف است در باب انعقاد ظهور. انعقاد ظهور منشأ می خواهد، معنا ندارد که یک خطاب که کاشف از مراد مولاست با علم وجهل مخاطبین ظهورش عوض بشود. چون خطاب ظهورش اینطور شکل می گیرد که آیا این خطاب وافی است به بیان تمام مراد مولا یا وافی نیست. علم وجهل مخاطب چه تأثیری دارد در وفاء به یک خطاب در تبیین مراد مولا؟ یک مخاطبی مقید منفصل را نشنیده است بگوئیم این خطاب مولا صلاحیت دارد تبیین کند که مطلق تمام مراد او است نسبت به این مخاطبی که اتفاقا مقید منفصل را نشنید، اما دوستش مقید منفصل را شنید و در کتاب وسائل پیدا کرد با سند معتبر، این خطاب مطلق نسبت به او صلاحیت بیان اطلاق ندارد، صلاحیت ندارد تبیین کند که مطلق تمام مراد جدی مولا است. این اصلا بلا وجه می شود.

پس ما اگر دنبال ظهور اطلاقی هستیم معنا ندارد که ما بیائیم بگوئیم مقید منفصل تا نیامده است خطاب مطلق ظهور دارد در اطلاق، وقتی آمد و واصل شد به مکلف، آنوقت ظهور خطاب مطلق در اطلاق از بین می رود. این اصلا منشأ صحیحی ندارد.

اگر ظاهر حال مولا این است که مثل بقیه عقلاء با خطاب واحد تمام مرادش را بیان می کند، ظهور اطلاقی شکل می گیرد ومقید منفصل هم هادم این ظهور اطلاقی نیست، چون این ظهور ناشی است از غلبه و ظهور حال.

و اگر ظاهر حال مولای ما این است که نه، چه بسا اعلام هم کرده که إنّا نجیب علی الزیادة والنقصان یعنی ما گاهی با خطاب های متعدد مقصود خودمان را بیان می کنیم، واقعا اگر با این مطلب خواسته است بیان کند که ما منهجمان از منهج عقلاء جداست، آنوقت دیگر اصلا خطاب مطلق ظهور در اطلاق پیدا نمی کند. ظهور پیدا نمی کند که بخواهد بگوید تمام مراد خودم را با این خطاب واحد می گویم.

اگر واقعا ما احراز کنیم که ائمه ما اینطور بودند منهجشان این بود که اعتماد زیاد می کردند به مقید منفصل، واقعا اگر ظاهر حال امام علیه السلام این باشد که با منهج عقلاء کاملا اختلاف دارد، دیگر نمی توانیم ظهور اطلاقی قائل بشویم برای خطاب مطلق. حجیت عقلائیه هم نمی توانیم قائل بشویم.

بله! اگر این مطلب از روش ائمه علیهم السلام احراز بشود، باید بگوئیم که ائمه علیهم السلام و سیره متشرعه در اصحاب ائمه علیهم السلام جعل حجیت تعبدیه کرده اند برای خطاب های مطلق در روایات، نه جعل حجیت عقلائیه ناشی از ظهور اطلاقی.

ولذا ا گر یک فقیهی امروز بیاید بگوید مردم من با بقیه فرق می کن، انتظار نداشته باشید که از یک خطاب من تمام مراد مرا بفهمید. باید تمام مراد مرا از مطلقها و مقیدها ببینید تا تمام مراد من را متوجه بشوید، آنوقت کی عقلاء می آیند به مجرد شک در مقید منفصل بعد الفحص اعتماد کنند به خطاب مطلق؟ بله اگر فحص کنند مطمئن بشوند که مقید منفصلی نبود ومجموع خطابات این فقیه را بفهمند حرفی نیست. والا اگر احتمال بدهند که در آن کتابها یا نامه های ایشان که تلف شد یا سخنان ایشان که پخش نشد مقیدهای منفصلی بوده که به گوش این مقلدین نرسیده، کی عقلاء می گویند ظهور اطلاقی شکل گرفته؟ کی می گویند این اطلاق حجت عقلائیه است؟

پس ما دو ادعا داریم: یک: احراز نکردیم روش ائمه علیهم السلام بر خلاف منهج عقلاء بوده، مگر مقدار کم که اختلال به وضع و منهج عقلائی وارد نمی کند. ولذا ظهور حالا امام علیه السلام در اینکه با خطاب مطلق تمام مرادش را بیان می کند شکل گرفته است. مقید منفصل هادم این ظهور اطلاقی نیست.

دوم: اینکه اگر کسی کما اینکه گاهی در تعابیر مرحوم شیخ عبدالکریم حائری مطرح است به این نتیجه رسید که منهج شارع بر خلاف منهج عقلاء اینگونه بوده است که اعتماد می کردند کثیرا بر مقیدهای منفصل، که دیگر ظهور حال در کلام امام علیه السلام شکل نگیرد، که تمام مرادش را با خطاب واحد بیان می کند، آنجا اگر ما شک کنیم در مقید منفصل ولو فحص کنیم و پیدا نکنیم خب شاید ضایعه شده است مقید منفصل، ما نمی توانیم بگوئیم آن اطلاق ظهورش شکل گرفته و حجیت عقلائیه دارد.

بله بعید نیست که بگوئیم ائمه علیهم السلام مفترض الطاعة هستند و ظاهر روششان در برخورد با اصحاب این بوده است که با خطابات ما بگونه ای عمل کنید که با خطابات عرف عمل می کنید. لا یسعکم الا التسلیم. سیره اصحاب ائمه علیهم السلام هم اینطور بوده است. این می شود حجیت تعبدیه. و زمان ائمه علیهم السلام هم شک می کردند در مقید منفصل، چون امام علیه السلام گاهی مطلق را به زراره مثلا می فرمود و مقید را به محمد بن مسلم می فرمود. همه کتابها که در دسترس همه روات نبود.

این مطلب اولی که عرض می کنم.

مطلب دوم: این است که این فرمایش آقای خوئی در مصباح الاصول که کلام شیخ را تأیید کرد فرمود مقید منفصل بر خلاف مقید متصل است، مقید متصل هادم ظهور اطلاقی است، ولی مقید منفصل کاشف از ضیق مراد جدی است. این خلاف مبانی ایشان در مصباح الاصول است. ایشان در مصباح الاصول اصلا می گویند اطلاق ظهور نیست حکم عقل است. حکم عقل است به اینکه خطاب وقتی مقدمات حکمت در آن تمام شد حجت است بر اطلاق. ولو بعدا ایشان در محاضرات و مباحث فقه مثل بحث حج نظرشان برگشت گفتند که نه، مقدمات حکمت سبب انعقاد ظهور است. اما اینکه در مصباح الاصول می خواهند کلام شیخ را تأیید کنند با این بیان که: البیان المتصل هادم للظهور الاطلاقی والبیان المنفصل کاشف عن ضیق المراد الجدی فی المطلق، آقا اینکه تأیید شیخ نیست. شیخ انصاری می گوید اطلاق که ناشی از مقدمات حکمت است ظاهر کلام شیخ این است که این حکم عقل می پرد، وقتی مقید منفصل آمد حکم عقل می پرد. که انصافا اگر ظهور نباشد صرف حکم عقل باشد همین است. حکم عقل به منجزیت و معذریت با وصول مقید منفصل می پرد و از بین می رود.

ولی انصاف این است که مبنا درست نیست. آقا حکم عقل چیست؟! مولا گفته اعتق رقبة، شاید در مقام بیان نیست. مثل إشرب دواءا، قلّد المجتهد، چه جور در مقام بیان تفاصیل نیست، شاید أعتق رقبة هم در مقام بیان تفاصیل نیست. اینکه شما بگوئید اصل این است که مولا در مقام بیان است یعنی شک دارید که مولا در مقام بیان است. خب این چه اصلی است؟ غیر از ظهور حال؟ عقل فطری چه موقفی می تواند داشته باشد که بیاید بین إشرب دواءا با أعتق رقبة فرق بگذارد؟ ربطی به عقل ندارد. پس اصلا حرف از حکم عقل نزنید. عقل حکم در حسن و قبح اشیاء دارد، چکار دارد که اطلاق حجت است بر اینکه تمام مراد مولا مطلق است یا حجت نیست. آن چیزی که حجت عقلیه است به عقل فطری قطع است، اطمینان هم حجت عقلیه نیست تا چه برسد به اطلاق.

بله برخی مثل امام قده بجای حکم عقل تعبیر کرده اند به حجت عقلائیه. ظاهر کلامشان این است که می گویند اطلاق ظهور نیست بلکه حجیت عقلائیه است. این قابل فهم است. که عقلاء همیشه دائر مدار ظهور نیستند. امام قده در خطاب امر هم همین را فرموده اند، فرموده اند خطاب امر ظهور در وجوب ندارد، خب همین خطاب امر در مستحبات هم بکار می رود، ولکن تا ترخیص در ترک نیاید و به مکلف واصل نشود خطاب امر حجت عقلائیه است بر وجوب.

سؤال وجواب: بحث در مراد خود متکلم نیست، مراد متکلم یا مطلق است یا مقید. بحث در مخاطب است که این اطلاق برای او حجت است یا حجت نیست. اگر بچه کوچک احتمال بدهد که پدرش در مقام بیان نبوده، این چیزها را بفهمد، بله شک می کند در اراده اطلاق.

حجت عقلائی یعنی عقلاء احتجاج می کنند به خطاب مطلق بدون اینکه ظهور داشته باشد و کشف عقلائی داشته باشد از اطلاق. این ادعاء قابل فهم است که عقلاء برای حفظ نظام اجتماع یک حججی قائلند مازاد بر قطع و مازاد بر ظهورات. اینکه قابل فهم است. ما اشکالمان به امام ره این است که وجدان عقلائی ما مساعدت نمی کند که این حجت عقلائیه در خطاب مطلق ناشی از ظهور نباشد. حالا اگر ما قرینه حالیه ای داشته باشیم که شبهه عرفیه باشد که مولا در مقام بیان نیست. ظهور منعقد نشود در خطاب که مولا در مقام بیان است، آیا باز هم عقلاء احتجاج می کنند؟ این احتجاج عقلاء در خطابات حسب مرتکز وجدانی ما ناشی از ظهور حال متکلم است. و الا اگر یک متکلمی است که منهجش با عقلاء کاملا اختلاف دارد، اعتماد می کند بر مقید منفصل در بسیاری از موارد، آیا باز هم عقلاء احتجاج می کنند به این اطلاق؟!.

ما به نظرمان این اطلاق ناشی است از ظهور حال متکلم که ما سکت عنه لم یرده. این ظهور حال که مولا با همین خطاب واحد تمام مرادش را بیان می کند این ظهور حال منشأ ظهور خطاب شده است.

بله این ظهور سکوتی است، این ظهور ناشی از سکوت است. أعتق رقبة ظهورش در لابشرط بودن رقبه ناشی از سکوت از بیان قید است. بله این اضعف است از ظهور عام که ظهور ناشی از بیان است، اکرم کل عالم ظهورش ناشی از بیان عموم است.

سؤال وجواب: عقلاء می آیند می گویند تا ثابت نشود که این متکلم خارج شده است از منهج عقلاء، ظاهر هر متکلمی که بین العقلاء هست نه متکلم از جن، متکلمی که بین العقلاء هست این است که منهجه منهج العقلاء. بیان عقلاء بر این است. و این ظهور حال ناشی از غلبه است، چون غلبه افراد عقلاء این هستند که عقلائی سخن می گویند. و این غلبه در موارد شک هم منشأ ظهور حال می شود.

پس ما اطلاق را ظهور می گیریم ولی ظهور سکوتی، وبا بیان منفصل این ظهور سکوتی از بین نمی رود. ظهور سکوتی هست منتهی بیان مقید منفصل حجیت ظهور سکوتی خطاب مطلق را از بین می برد.

اما راجع به آن ثمره نزاع: برخی مثل مرحوم آقای صدر با اینکه می گویند اطلاق ظهور است ظهور سکوتی است، ولی معتقدند که عام بر مطلق مقدم است. با اینکه ظهور سکوتی مطلق تنجیزی است، یعنی وقتی مقید منفصل نبود ظهور سکوتی اکرم العالم در اطلاق شکل می گیرد. ولی چون ظهورِ ضعیف است ناشی از عدم البیان علی التقیید است، خطاب عام ظهور قویّ است ناشی از بیان عموم است، عقلاء این ظهور بیانی را در خطاب عام مقدم می کنند بر ظهور سکوتی در خطاب مطلق.

پس منحصر نیست تقدیم خطاب عام بر مطلق بر پذیرش نظر مرحوم شیخ.

وحق در مسأله این است که اصلا عقلاء عام را بر مطلق مقدم نمی کنند. چرا؟ برای اینکه عام که مقید منفصل نیست تا بحث کنیم که رافع مقدمات حکمت است یا رافع ظهور است. بلکه عقلاء متحیر می مانند. حالا ظهور مطلق ضعیف است ظهور عام قوی است باشد. مثل تعارض مفهوم و منطوق، تعارض وتساقط می کنند، حالا ظهور مفهوم ضعیفتر است، باشد. بالاتر بگویم: حتی اگر متصل بود، جناب صاحب کفایه! شما گفتید اگر متصل بود اکرم العالم و لاتکرم أیّ فاسق، لاتکرم أیّ فاسق مقدم است بر اکرم العالم، نه، آنجا هم تابع قرینه عرفیه است. حالا اگر مولا اول می گفت لاتکرم أیّ فاسق بعد می گفت واکرم العالم، آیا عرف باز هم احساس می کرد که این لاتکرم أیّ فاسق آمده اکرم العالم را تقیید بزند؟ اگر اول بگوید اکرم العالم، ممکن است عرف بگوید ولاتکرم أیّ فاسق می خواهد تبصره بزند اکرم العالم را، اما اگر اول بگوید لاتکرم أیّ فاسق بعد بگوید و اکرم العالم، واقعا عرف احتمال قوی می دهد که اکرم العالم تبصره باشد که آقا هیچ فاسقی را اکرام نکن ولی عالم را اکرام کن هر چه که باشد. حالا ما اصرار نداریم حرفمان این است که به صاحب کفایه هم عرض می کنیم واقعا حتی در متصلش هم اینجور نیست قانون این باشد که عام بر مطلق مقدم باشد. عرف متحیر می شود در مورد تعارض، تابع استظهار از قرائن خاصه است. والحمد لله رب العالمین.